

## فارسی یازدهم

## درس هشتم

## در گوی عاشقان

1- محمد ، ملقب به جلال الدین ، مشهور به مولانا یا مولوی، اوایل قرن هفتم در شهر بلخ به دنیا آمد.

### قلمرو زبانی

محمد: نهاد  
ملقب: معروف ، مشهور ، مسند  
جلال الدین: متمم  
مشهور: مسند  
است: فعل اسنادی محذوف  
مولانا: متمم  
یا: حرف ربط  
مولوی: متمم  
اوایل قرن هفتم: ترکیب اضافی، قید زمان  
شهر بلخ: ترکیب اضافی، متمم  
به دنیا: فعل مرکب، زاده شد.

2- علت شهرت او به « رومی » یا « مولانای روم » اقامت طولانی وی در شهر قونیه بوده است، اما جلال الدین ، همواره خود را از مردم خراسان شمرده و همشهریانش را دوست می داشته و از یاد آنان ، دلش آرام نبوده است.

### قلمرو زبانی

علت شهرت او: ترکیب اضافی، مسند  
مولانای روم: ترکیب اضافی، متمم  
شهر قونیه: ترکیب اضافی، متمم  
جلال الدین : نهاد  
خود: مفعول  
شمرده: فعل  
دوست می داشته: فعل مرکب  
دلش: نهاد  
رومی: متمم، منسوب به شهر روم  
اقامت های طولانی وی: ترکیب اضافی، نهاد  
بوده است: فعل ماضی نقلی  
همواره: قید زمان  
مردم خراسان: متمم  
همشهریانش: مفعول  
یاد آنان: متمم، ترکیب اضافی  
آرام نبوده است: فعل مرکب، آرامش، نداشته است.

### قلمرو ادبی

دلش آرام نبوده است: کنایه از آرامش و قرار نداشته است.

3- پدر جلال الدین ، محمد بن حسین خطیبی، معروف به « بهاء الدین ولد » از دانشمندان روزگار خود بود. به سبب هراس از بی رحمی ها و کشتار لشکر مغول و رنجش از خوارزمشاه، ناچار از بلخ مهاجرت کرد.

### قلمرو زبانی

پدر جلال الدین: ترکیب اضافی ، نهاد  
بهاء الدین ولد: متمم  
محمد ... : بدل  
معروف: مسند  
دانشمندان روزگار خود: ترکیب اضافی، متمم

بود: فعل اسنادی	سبب: متمم	هراس: مضاف الیه
بی رحمی ها: متمم	و: عطف	کشتار ... : معطوف، متمم
و: عطف	رنجش: معطوف، مضاف الیه	خوارزم شاه: متمم
ناچار: قید	بلخ: متمم	مهاجرت کرد: فعل مرکب

4- جلال الدین در این ایام، پنج شش ساله بود که خاندانش، شهر بلخ و خویشان را بدرود گفت و به قصد حج، رهسپار گردید. چون به نیشابور رسید، با شیخ فریدالدین عطار ملاقات کرد. شیخ عطار، کتاب اسرارنامه را به جلال الدین خردسال، هدیه داد و به پدرش بهاء الدین گفت: زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم زند.

#### قلمرو زبانی

جلال الدین: نهاد	این ایام: ترکیب وصفی، متمم	پنج، شش ساله: مسند، ترکیب وصفی
خاندانش: نهاد، ش: مضاف الیه	خویشان: مفعول معطوف	شهر بلخ: مفعول
و: عطف	حج: مضاف الیه	بدرود گفت: فعل، ترک کرد
قصد: متمم	نیشابور: متمم	رهسپار گردید: فعل مرکب
چون: وقتی، حرف ربط	ملاقات کرد: فعل مرکب	رسید: فعل ماضی ساده
شیخ: شاخص، متمم	جلال الدین خردسال: متمم، ترکیب وصفی	شیخ عطار: نهاد
کتاب ... : مفعول	پدرش: متمم	بهاء الدین: بدل
هدیه داد: فعل مرکب	باشد: فعل اسنادی	این پسر: نهاد، ترکیب وصفی
زود: مسند	آتش زند: فعل مرکب	تو: مضاف الیه
سوختگان عالم: متمم، عاشقان		

#### قلمرو ادبی

سوختگان: استعاره از عاشقان  
 آتش زند: کنایه از شیفته و بی قرار کردن عاشقان  
 5- هنگامی که بهاء ولد، مناسک حج را به پایان برد در بازگشت به طرف شام، روانه گردید و مدتی در آن نواحی به سر برد. آوازۀ تقوا و فضل و تأثیر بهاء ولد همه جا را فرا گرفت و پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت، طالب دیدار وی گردید. بهاء ولد به خواهش او به قونیه روانه شد و بدان شهریار پیوست.

#### قلمرو زبانی

هنگامی که: قید زمان	بهاء ولد: نهاد
مناسک حج: ترکیب اضافی، مفعول، جمع منسک، اعمال دینی	پایان برد: فعل مرکب

روانه: مسند	طرف شام: متمم	بازگشت: متمم
آن نواحی: متمم	مدتی: قید	گردید: فعل اسنادی، شد
پادشاه ... : نهاد	فرا گرفت: فعل	آوازه ولد: نهاد
	مقامات او: متمم	علاء الدین کیقباد: بدل
	بهاء ولد: نهاد	آگاهی یافت: فعل مرکب، آگاه شد، خبردار شد
شهریار: متمم	روانه: مسند	خواهش او: متمم
	شهریار: پادشاه، اسم مرکب (شهر+یار)	قونیه: متمم
		پیوست: فعل ماضی ساده

### قلمرو ادبی

به سر بردن: کنایه از سکونت داشتن

6- بهاء ولد، از آنجا که دیار روم از تاخت و تاز سپاه مغول برکنار بود و پادشاهی دانا و صاحب بصیرت و عالم پرور و محیطی آرام و آزاد داشت، بدان نواحی هجرت گزید. مردم آن نواحی سرزمین، علاقه فراوانی به او یافتند و سلطان نیز بی اندازه او را گرمی می داشت.

### قلمرو زبانی

تاخت و تاز: متمم	دیار روم: نهاد	از آنجا که: متمم قیدی	بهاء ولد: نهاد
و: ربط	بود: فعل اسنادی	برکنار: مسند	سپاه مغول: مضاف الیه
	و: عطف		پادشاهی دانا: مسند، ترکیب وصفی
			صاحب بصیرت و عالم پرور: دانا و تیزبین و دانشمند پرور، مسند
	محیطی آرام: مفعول، ترکیب وصفی	و: ربط	بود: حذف فعل به قرینه لفظی
	آزاد: معطوف، صفت		و: عطف
	هجرت گزید: مهاجرت کرد، فعل مرکب		بدان نواحی: متمم، ترکیب وصفی
	علاقه یافتند: فعل مرکب		مردم آن سرزمین: نهاد
	سلطان: نهاد	او: متمم	فراوانی: صفت علاقه
گرامی داشت: فعل مرکب		بی اندازه: قید مقدار	نیز: قید

7- جلال الدین، در هجده سالگی به فرمان پدر با «گوهر خاتون» سمرقندی ازدواج کرد. پس از درگذشت بهاء الدین، جلال الدین به اصرار مریدان و شاگردان پدر، مجالس درس و وعظ را به عهده گرفت. جلال الدین در آن هنگام بیست و چهار سال داشت.

### قلمرو زبانی

فرمان پدر: متمم	هجده سالگی: متمم قیدی	جلال الدین: نهاد
ازدواج کرد: فعل ماضی مرکب	گوهر خاتون سمرقندی: متمم	پدر: مضاف الیه
بهاء الدین: مضاف الیه	درگذشت: مرگ، متمم	پس: قید
مجالس ... وعظ: مفعول	اصرار... پدر: متمم	جلال الدین محمد: نهاد
آن هنگام: متمم قیدی، ترکیب وصفی	جلال الدین: نهاد	عده گرفت: فعل مرکب
	داشت: فعل اسنادی (بود)	بیست و چهار سال: مسند

8- پس از این، جلال الدین، مدّتی در شهر حلب، به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دمشق شد و بیش از چهار سال در آن ناحیه، دانش می اندوخت و معرفت می آموخت.

### قلمرو زبانی

شهر حلب: متمم، ترکیب اضافی	مدّتی: قید زمان	جلال الدین: نهاد
	پرداخت: مبادرت کرده فعل ساده	به تحصیل: متمم
شد: فعل اسنادی	دمشق: مضاف الیه	عازم: مسند
آن ناحیه: متمم	چهار سال: متمم	بیش: قید
معرفت: مفعول	می اندوخت: فعل ساده	دانش: مفعول
		می آموخت: فعل ساده

9- جلال الدین، پس از چندی اقامت در شهرهای حلب و شام که مدّت مجموع آن هفت سال بیش نبود به قونیه باز آمد و همه روزه به شیوه پدر، در مدرسه به درس علوم دینی و ارشاد می پرداخت و طالبان علوم شریعت در محضر او حاضر می شدند.

### قلمرو زبانی

شهرهای حلب: متمم	چندی اقامت: متمم	جلال الدین: نهاد
بیش: مسند	شام: معطوف	و: عطف
همه روزه: قید زمان، ترکیب وصفی	باز آمد: فعل	قونیه: متمم
مدرسه: متمم	پدر: مضاف الیه	شیوه: متمم
علوم شریعت: مضاف الیه، علوم دینی	طالبان: خواهندگان، نهاد	درس ... ارشاد: متمم
می شدند: فعل اسنادی	حاضر: مسند	محضر: مکتب، متمم

### قلمرو ادبی

محضر: مجاز از مجلس درس

10- در این آیام که جلال الدین، روزها به شغل تدریس می گذرانید و شاگردان و پیروان بسیاری از حضورش، بهره می بردند و مردم روزگار بر تقوا و زهد او متفق بودند، ناگهان آفتاب عشق و شمس معرفت، در برابرش نمایان شد، او شمس الدین تبریزی بود.

### قلمرو زبانی

روزها: قید زمان	جلال الدین: نهاد	در این آیام: متمم ، ترکیب وصفی
می گذرانید: مشغول بود، فعل ماضی استمراری	حضورش: متمم	شغل تدریس: متمم
ش: مضاف الیه	مردم روزگار: نهاد، ترکیب اضافی	شاگردان ... بسیاری: نهاد
زهد او: معطوف	و: عطف	بهره می بردند: فعل مرکب
	بودند: فعل اسنادی	تقوا: متمم
و: عطف	آفتاب عشق: نهاد	متفق: مسند
او: نهاد	شد: فعل اسنادی	ناگهان: قید
	بود: فعل اسنادی	نمایان: مسند
		شمس الدین تبریزی: مسند

### قلمرو ادبی

شمس معرفت: اضافه تشبیهی، هر دو استعاره از شمس تبریزی  
 شمس ایهام دار: (1) شمس تبریزی  
 (2) خورشید

11- شمس از مردم تبریز بود و خاندان وی هم اهل تبریز بودند. او برای کسب علوم و معارف ، بسیار مسافرت کرده از مشایخ فراوانی بهره برد. به دلیل سیر و سفر و البته جست و جو و پرواز در عالم معنا او را شمس پرنده می گفتند.

### قلمرو زبانی

خاندان وی: نهاد، ترکیب اضافی	مردم تبریز: متمم، ترکیب اضافی	شمس: نهاد
او: نهاد	اهل تبریز: متمم (از اهل تبریز)	هم: قید تأکید
معارف: معطوف	و: عطف	کسب علوم: متمم
مشایخ: جمع شیخ، پیران، اساتید، متمم	مسافرت کرد: فعل مرکب	بسیار: قید
دلیل: متمم	بهره برد: فعل مرکب	فراوانی: صفت مشایخ
سفر: معطوف	و: عطف	سیر و سفر: مضاف الیه
جست و جو: مضاف الیه	البته: قید تأکید	و: ربط
عالم معنا: ترکیب اضافی، متمم	پرواز: معطوف	و: عطف

او: مفعول شمس پرنده: مسند می گفتند: فعل اسنادی، می خواندند

12- شمس الدین ، بیست و ششم جمادی الآخر سال 642 هجری قمری، به قونیه وارد شد .

### قلمرو زبانی

شمس الدین: نهاد بیست ... قمری: قید زمان قونیه: متمم  
وارد: مسند شمس الدین: نهاد شد: فعل اسنادی

13- شمس، عارفی کامل و مرد حق بود و مولانا جلال الدین که همواره در طلب مردان خدا بود. چون شمس را دید، نشان هایی از لطف الهی را در او یافت و دانست که او همان پیرو مرشدی است که سال ها در جست و جویش بود.

### قلمرو زبانی

شمس: نهاد عارفی کامل: مسند، ترکیب وصفی و: عطف  
مرد حق: معطوف مولانا جلال الدین: نهاد همواره: قید زمان  
طلب: متمم مردان خدا: مضاف الیه چون: وقتی، حرف ربط  
شمس: مفعول نشان هایی ... : مفعول یافت: وقتی، حرف ربط  
او: نهاد همان: قید تأکید پیر: مسند  
مرشد: مسند سال ها: قید جست و جویش: متمم

14- از این رو، به شمس روی آورد و با او به صحبت و خلوت نشست و در خانه بر آشنا و بیگانه بست و تدریس و وعظ را رها کرد. مولانا جلال الدین با همه علم و استادی خویش، در این ایام که حدوداً سی و هشت ساله بود، خدمت شمس، زانو زد و نوآموز گشت، این خلوت عارفانه، حدود چهل روز، طول کشید.

### قلمرو زبانی

این رو: متمم شمس: متمم او: متمم  
صحبت: متمم و: عطف در خانه: مفعول  
آشنا: متمم بیگانه: معطوف، متمم تدریس: مفعول و: عطف  
وعظ: مفعول رها کرد: فعل مرکب مولانا جلال الدین: نهاد همه ... خویش: متمم  
این ایام: متمم حدوداً: قید سی و هشت ساله: مسند  
خدمت عشق: متمم شمس: مضاف الیه زانو زد: فعل نوآموز: مسند  
این خلوت عارفانه: نهاد، ترکیب وصفی حدود: قید مقدار  
چهل روز: قید زمان، ترکیب وصفی طول کشید: فعل مرکب

## قلمرو ادبی

آشنا و بیگانه: تضاد زانو زدن: کنایه از تواضع

15- مولانا، آن چنان در معارف شمس، غرق شد که مردان خود را از یاد برد. اهل قونیه و علما و زاهدان هم مانند شاگردانش از تغییر رفتار مولانا خشمگین شدند و به سرزنش او پرداختند.

## قلمرو زبانی

مولانا: نهاد	آن چنان: قید	معارف شمس: متمم	غرق: مسند
شد: فعل اسنادی	مردان خود: مفعول	یاد برد: فعل مرکب	
اهل... زاهدان: نهاد، دانشمندان و عرفا	هم: قید تأکید		
تغییر رفتار مولانا: متمم	خشمگین: مسند	سرزنش: متمم، نصیحت	

16- دشمنی آنان نسبت به شمس، هر روز فزون تر می گشت. مولانا جلال الدین در این میان، با بی توجهی به ملامت و هیاهوی مردم، خود را با سرودن غزل های گرم و پر سوز و گداز عاشقانه سرگرم می کرد.

## قلمرو زبانی

دشمنی آنان: نهاد	شمس: متمم	هر روز: قید زمان	فزون تر: مسند
مولانا جلال الدین: نهاد	بی توجهی: متمم	ملامت ... مردم: متمم	
خود: مفعول	سرودن ... عاشقانه: متمم	غزل های گرم و پرسوز: ترکیب وصفی	
سرگرم می کرد: فعل مرکب			

17- در پی فزونی گرفتن خشم و غضب مردم، شمس ناگزیر ..... و به خدمت شمس روانه کرد.

## قلمرو زبانی

در پی ... مردم: گروه متممی	شمس: نهاد	ناگزیر: قید	قونیه: مفعول
ترک کرد: فعل مرکب	مولانا: نهاد	تکاپو افتاد: سعی و طلب گرد، فعل مرکب	
و: ربط	سرانجام: قید	خبر: نهاد	
یافت: رسید، فعل	دمشق: متمم	رفته است: فعل ماضی نقلی	
مولانا: نهاد	چندین نامه: ترکیب وصفی، مفعول		
و: ربط	غزل: مفعول	خدمت: متمم	شمس: مضاف الیه
روانه کرد: فعل مرکب			

## قلمرو ادبی

خشم و غضب: مترادف

18- یاران مولانا ، هم که ویژگی و دل تنگی او را در غیبت شمس دیده بودند ..... ، به طلب شمس روانه دمشق کرد.

## قلمرو زبانی

هم: قید تأکید	پژمردگی و ... : مفعول	یاران مولانا: ترکیب اضافی، نهاد
دیده بودند: فعل ماضی بعید سوم شخص جمع		غیبت شمس: متمم
پشیمان شدند: فعل مرکب		کردار مفرد: متمم
مولانا: نهاد	عذرشان: مفعول	مولانا: متمم
فرزند خود: ترکیب اضافی، مفعول		پذیرفت: فعل ماضی ساده
غزل زیر: ترکیب وصفی، متمم		سلطان ولد: بدل
دمشق: مضاف الیه	روانه کرد: فعل مرکب	طلب شمس: ترکیب اضافی، متمم

## قلمرو ادبی

روی آوردند: کنایه از توجه کردن

19- بروید ای حریفان بکشید یار ما را  
20- به ترانه های شیرین ، به بهانه های زرین  
21- اگر او به وعده گوید که دگر بیابم  
به من آورید آخر، صنم گریز پا را  
بکشید سوی خانه، مه خوب خوش لقا را  
همه وعده مگر باشد ، بفریبید او شما را

## قلمرو زبانی

بروید: فعل امر	حریفان: یاران	بکشید: فعل امری	یار ما را : مفعول
من: متمم	آورید: بیاورید، فعل امری	آخر: قید	صنم: منظور یار و دلبر
منم گریز پا: یار گریزان، مفعول	ترانه های شیرین: ترکیب وصفی، متمم		
بهانه های زرین: متمم، ترکیب وصفی، بهانه های مختلف			
سوی خانه: متمم، ترکیب اضافی	مه خوب خوش لقا: مفعول، ترکیب وصفی، یار زیبا روی خوش چهره		
اگر: حرف ربط	وعده: متمم، وعید ، قول	گوید: بگوید، مضارع التزامی	
دمی دگر: قید، لحظه ای دیگر	دمی دگر: ترکیب وصفی		
بیایم: می آییم، مضارع اخباری	همه وعده: ترکیب وصفی، نهاد		
مکر: مسند	باشد: فعل اسنادی	بفریبید: می فریبید، فعل مضارع اخباری	

## قلمرو ادبی

ای حریفان: ندا و منادا  
صنم: استعاره از شمس  
مه خوب .... : استعاره از شمس  
بین وعده و مکر و فریفتن: مراعات نظیر  
واج آرایی ( ر ) دارد.

## قلمرو فکری

ای یاوران یار گریز من، بار دیگر یارم را نزد من بیاورید.

## قلمرو زبانی بیت 20

ترانه های شیرین : متمم، ترکیب وصفی  
بهبانه های زرین: ترکیب وصفی، متمم

## قلمرو ادبی : ابیات 19 تا 21

حسن آمیزی دارد: ترانه های شیرین  
صنم گریز پا: استعاره از شمس  
مه خوب : استعاره از شمس

## قلمرو ادبی بیت 21

واج آرایی ( د ) دارد. تکرار واژه او دم: مجاز از زمان

22- این پیک ها و نامه ها ، عاقبت در دل شمس. تأثیر بخشد. شمس خواهش مولانا را پذیرفت و بار دیگر به قونیه بازگشت. با آمدن شمس بار دیگر نشست ها و ملاقات مولانا با او پی در پی شد و سبب انقلاب احوال مولانا گشت.

## قلمرو زبانی

این پیک ها و نامه ها: نهاد، ترکیب وصفی، واو عطف  
دل شمس: متمم تأثیر بخشد: فعل مرکب  
خواهش مولانا: مفعول قونیه: متمم  
آمدن شمس: متمم بار دیگر: قید  
نشست ها و ملاقات مولانا: گروه نهادی، واو عطف  
سبب: مسند گردید: فعل اسنادی  
عاقبت: قید  
شمس: نهاد  
بازگشت: فعل  
پی در پی: مسند

23- دگر بار، مریدان از تعطیل شدن مجالس درس، به خشم آمدند و مولانا را دیوانه و شمس را جادوگر خواندند.

## قلمرو زبانی

دگر بار: قید، ترکیب وصفی مقلوب ( بار دیگر)  
به خشم آمدند: خشمگین شدند، مسند + فعل اسنادی  
مریدان: نهاد  
مولانا: مفعول  
تعطیل ... : متمم

دیوانه: مسند      و: عطف      شمس: مفعول      جادوگر: مسند

خواندند: فعل اسنادی

24- چون یاران مولانا، به ازار شمس برخاستند، شمس ناگزیر، دل از قونیه برکند و عزم کرد که دیگر بدان شهر پر غوغا، باز نیاید و جایی برود که از او خبری نشنوند و رفت.

قلمرو زبانی

چون: حرف ربط، وقتی      یاران مولانا: نهاد      آزار شمس: متمم  
برخاستند: فعل، اقدام کردند      شمس: نهاد      ناگزیر: قید  
قونیه: متمم      عزم کرد: فعل مرکب، مصمم شد.  
دیگر: قید      بدان شهر: متمم، ترکیب وصفی      پر غوغا: صفت شهر  
باز نیاید: فعل      جایی: قید مکان      خبری: مفعول

قلمرو ادبی

دل بر کند: کنایه از ناامید شدن

25- مولانا، در دمشق پیوسته به افغان و زاری و بی قراری، شمس را از هر کوی و برزن، حس و جو می کرد و نمی یافت.

قلمرو زبانی

افغان: ناله ، متمم      کوی و برزن: کوچه و محل ، متمم

قلمرو ادبی

افغان و زاری و بی قراری : تناسب      کوی و برزن: تناسب

26- از این پس، مولانا، شب و روز ، آرام نمی گرفت.

قلمرو ادبی

شب و روز: تضاد

27- مولانا، مردی زردچهره و باریک اندام و لاغر بود و چشمانی سخت جذب داشت.

قلمرو زبانی

زرد چهره و ... : مسند

28- هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست      ما به فلک می رویم ، عزم تماشا که راست؟

ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم      باز همان جا رویم جمله که آن شهر ماست

## قلمرو زبانی

هر نفس: قید ، ترکیب وصفی  
چپ و راست: متمم ، واو عطف و معطوف  
یار ملک: مسند  
باز: قید تأکید  
جمله: همگی، نهاد  
آن شهر: مسند  
ما: مضاف الیه  
رویم: می رویم، مضارع اخباری  
که: متمم ، برای که؟  
آواز عشق: نهاد، ترکیب اضافی

## قلمرو ادبی

ملک و فلک: جناس ناقص اضافی

29- رو سر بنه به بالین، تنها موا رها کن ترک من خراب شبگرد مبتلا کن

## قلمرو زبانی

رو: فعل امری، برو  
سر: مفعول  
بنه: فعل امر  
بالین: بستر، متمم  
تنها: قید حالت  
رها کن: فعل امر  
من ... مبتلا: مفعول، من عاشق بد حال شب گرد را  
ترک کن: فعل امر مرکب  
30- دردی است غیر مردان، کان را داو نباشد پس من چگونه گویم کاین درد را دوا کن

## قلمرو زبانی

دردی: نهاد  
غیر: قید استثنا  
مردن: متمم  
آن: متمم  
دوا: نهاد  
نباشد: نیست، وجود ندارد، فعل منفی  
پس: قید  
چگونه: قید پرسشی  
گویم: بگویم، فعل مضارع التزامی  
درد: مفعول  
دوا کن: فعل امری مرکب، درمان بکن

## قلمرو ادبی

مراعات نظیر: بین درد و دوا و مردن  
واج آرایبی ( ر ، د )  
استفهام انکاری دارد.

31- در خواب، دوش ، پیری در کوی عشق دیدم با دست اشارتم کرد که عزم سوی ما کن

## قلمرو زبانی

خواب: متمم  
دوش: قید زمان  
پیری : نهاد  
کوی عشق: متمم، ترکیب اضافی  
دست: متمم  
عزم کن: فعل امری مرکب  
م: متمم

32- عاقبت، روز یکشنبه، پنجم جمادی الآخر ..... بر مولانا ، نماز خواندند.

### قلمرو زبانی

عاقبت: قید	روز یکشنبه ... : قید	هنگام ... : متمم قیدی
خورشید عمر مولانا: نهاد، ترکیب اضافی	نیز: قید تأکید	
جهان: متمم	جهان آخرت: متمم	سفر کرد: فعل مرکب
اهل قونیه: نهاد، مردم قونیه	خرد و بزرگ: کوچک و بزرگ	تشییع پیکر مولانا: متمم
و: عطف	خاک سپاری: معطوف	حاضر: مسند
همدردی کردند: فعل مرکب	بسیار: قید	گریستند: فعل
مولانا: متمم	نماز خواندند: فعل مرکب	

### قلمرو ادبی

خورشید عمر مولانا: اضافه تشبیهی	سفر کرد: کنایه از مردن و رفتن
خرد و بزرگ: مجاز از همگان	

33- به روز مرگ، چو تابوت من روان باشد گمان مبر، که مرا درد این جهان باشد.

### قلمرو زبانی

روز مرگ: متمم، ترکیب اضافی	چو: حرف ربط، وقتی	روان: مسند
گمان مبر: فعل مرکب	مرا: برای من، متمم	درد این جهان: نهاد
باشد: وجود دارد		

### قلمرو ادبی

روان بودن تابوت : کنایه از مردن	درد داشتن: کنایه از غمگین بودن
مراعات نظیر: مرگ و تابوت	واج آری: ( ر )
روز: مجاز از زمان	تابوت: مجاز از جنازه

### قلمرو فکری

هنگام مرگ که تابوتم را می برند، گمان مبر که به خاطر ترک این جهان ناراحت هستم.

34- برای من مگری و مگو دریغ! دریغ! به دام دیو درافتی ، دریغ آن باشد

### قلمرو زبانی

مگری: فعل نهی از مصدر گریستن	دریغ: افسوس، شبه جمله	دام دیو: متمم	دریغ: نهاد
آن: مسند			

## قلمرو ادبی

مراعات نظیر: دام، دیو      تکرار: دریغ      استعاره از هوا و هوس  
به دام دیو افتادن: کنایه از گرفتار شدن به هوا و هوس

## قلمرو فکری

برای من گریه نکن و نگو افسوس، افسوس که رفت. اگر در دام هواهای نفسانی، گرفتار شوی، جای افسوس دارد.

35- کدام دانه فرورفت در زمین که نرفت      چرا به دانه انسانیت، این گمان باشد؟

## قلمرو زبانی

دانه: نهاد      فرورفت: فعل پیشوندی      زمین: متمم  
نرسد: از مصدر خواستن، رشد نمودن      دانه انسانیت: متمم، ترکیب اضافی

## قلمرو ادبی

دانه انسانیت: اضافه تشبیهی      مراعات نظیر: دانه، زمین، رستن  
واج آرایی: (د)      تلمیح: به معاد دارد

## قلمرو فکری

کدام دانه کاشته شد و رشد نکرد؟ چرا نسبت به انسان این گمان رشد را نداری؟  
پیام: اشاره به معاد، رستاخیز

## کارگاه متن پژوهی

## قلمرو زبانی

1- واژه «مرشد» در متن درس به چه معنایی است؟

اسم فاعل از ارشاد هدایت کننده، ربر، کسی که به راه راست راهنمایاند. در این درس در معنی راهنما و رهبر عارفان و اهل تصوف بکار رفته است.

2- چهار ترکیب اضافی که اهمیت املایی داشته باشند از متن درس، بیابید و بنویسید.

عازم دمشق - عزم تماشا - مناسک حج - صاحب بصیرت

3- برای کاربرد هر یک از نقش های تبعی، مثال بنویسید.

مجالس درس و وعظ را بر عهده گرفت/ پادشاه سلجوقی روم، علاء الدین کیقباد، از مقامات او آگاهی یافت /  
برای من مگری و مگو دریغ، دریغ

## قلمرو ادبی

1) برای کاربرد هر آرایه زیر، نمونه را از متن درس بیابید.

واج آرایی ( رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن / ترک من خواب شبگرد مبتلا کن ) نقش نمای اضافه

حس آمیزی ( خود را با سرودن غزل های گرم، سرگرم می کرد )

تشبیه: ( کوی عشق ، دیو نفس )

2) بخش مشخص شده در سروده زیر ، بیانگر کاربرد کدام آرایه ادبی است؟ دلیل خود را بنویسید.

بیداری زمان را با من بخوان به فریاد

ور مرد خواب و خفتن

« رو سر بنه به بالین ، تنها مرا رها کن » شفیعی کدکنی

تضمین، شاعر مصراعی از مولوی را برای زیبا ساختن شعر خود عیناً آورده است .

## قلمرو فکری

1) درباره اصلاح پیر و مراد و پیوند آن با زندگی مولوی توضیح دهید.

مرشد و هدایت کننده هر نوع سفر راه عشق است. او انسان کاملی است که مریدان را به راه حق دعوت می کند.

2) با توجه به متن درس، به اعتقاد مولانا، چه چیزی را باید مایه دریغ و افسوس دانست؟

به دام دیو نفس در افتادن

3) کدام بیت درس، با این سوره حافظ ارتباط معنایی دارد؟ پیام مشترک این ابیات را بنویسید.

« چنین قفس نه سزای چون من خوش الحانی است

ما به فلک بوده ایم یار ملک بوده ایم

باز همان جا رویم، جمله که آن شهر ماست

بازگشت به اصل

4) بیت زیر، بیانگر چه دیدگاهی است؟

گدام دانه فرو ..... رستاخیز، زنده شدن مردگان، پس از مرگ، مرگ پایان زندگی نیست.

5) بر مبنای متن درس .....

پاسخ: اِذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى ، فَقَوْلًا لَّهُ قَوْلًا لِّیْنَا ( طه )

در زندگی اهل صلح و سازش بود، به همین دلیل بسیار بردبار و صبور بود و تحملش بسیار زیاد. طعن و ناسزای

دشمنان را پاسخ نمی داد.

گنج حکمت چنان باش

خواجه عبدالکریم که .....

## قلمرو زبانی:

ابوسعید: بدل از شیخ ما او را: حرف اضافه

حکایتی چند: چند صفت مبهم

## قلمرو فکری

### پیام جمله آخر:

تلاش می کنیم که نام نیک از خود باقی گذاریم و دنباله روی کسی نباشیم.

اسرار التوحید، محمد منور

کتابخانه  
دانشگاه  
گلدوست